

# من و روزهایی که می گذرند

## کتاب «تیر عکاسانه»

### پدر خجالتی عکاسها



تاجگذاری جرج ششم، انگلستان، ۱۹۳۸

جمعه‌ی گذشته تولد «هنری کار تیر برسون» بود و این دوباره من را به یاد کتابی انداخت به نام «تیر عکاسانه» نوشته‌ی «کلماں شرو» و ترجمه بهار احمدی که نشر «حرفه‌ی هنرمند» آن را منتشر کرده. قبلاً کتاب را در کتابفروشی دیدم اما قیمتش باعث شده بود خریدش را برای یک وقت دیگر بگذارم. «تیر عکاسانه» درباره‌ی زندگی و آثار «برسون» است. هم شرح زندگی پرماجرا برسون و هم مشهورترین عکس‌های او در آن هست. کتاب را خریدم، با قیمت ۱۶ هزار و ۵۰۰ تومان. هدیه‌ی تولد آقای عکاس برای خودم. کتاب ۱۹۲ صفحه است و روی کاغذ گلاس چاپ شده. کتابم را خیلی دوست دارم. از آن روز، عکس‌های «برسون» را بارها تماشا کرده‌ام و زندگی‌اش را خوانده‌ام. «برسون» در ۱۹۰۸ در فرانسه به دنیا آمد و ۱۳ اکتوست ۲۰۰۴ از دنیا رفت. اهمیت او به خاطر



ابداع فتوژورنالیسم و گسترش آن است. او یک دوربین خیلی معروف داشت. یک لایکای ۳۵ میلی متری. با آن دوربین در دنیا راه می‌افتاد و عکاسی می‌کرد. برسون نفاش بود. دو سال در استودیو پاریس نقاشی کرد و شاید ترکیب بندی فوق العاده‌ی عکس‌هایش از دانش نقاشی می‌آید. برسون خجالتی بود. یک ویژگی منفی برای عکاس‌ها. همین خجالتی بودن باعث شد دوربین‌های کوچک را بردارد تا جلب توجه نکند و مجبور نشود به سر عیب‌بختی عکاسی کند. برسون در جنگ جهانی دوم در آنش فرانسه با نازی‌ها جنگید و اسیر شد. بعد از دو سال از زندان فرار کرد و بعد از آن آژانس عکاسی «مگنوم» که هنوز هم آژانس مشهوری است را پایه گذاشت و با سفرهایش به امریکا، روسیه، هند و چین شکل تازه‌ای از عکاسی خبری را

آغاز کرد. خیلی از پرتره‌های مشاهیری مثل «هائری ماتیس»، «ژان پل سارتر» و «ویلیام فاکنر» اثر برسون است. او چند کتاب مهم دارد که معروف‌ترین آنها «لحظه‌ی قطعی» است که در ۱۹۵۲ چاپ شده. عکس‌های برسون از چند جهت خاص است: اول اینکه او از تنوع را کنار گذاشت و واقعیت را جایگزین آن کرد. دوم اینکه او معتقد بود هر عکس به تنهایی باید بتواند داستانی تعریف کند. برسون تا آخر عمر با همان دوربین ۳۵ میلی متری و لنز ۵۰ عکاسی می‌کرد. کمتر دست به لنز تله می‌زد و به ندرت از فلاش استفاده می‌کرد. عکس‌های کتابم را که به اندازه‌ی کافی نگاه کردم، سایت برسون را پیدا کردم. [www.henricartierbresson.org](http://www.henricartierbresson.org) در سایت عکس‌های دیگری هم برای تماشا هست.



این داستان خیلی کوتاه را در سایت [www.theshortestfiction.com](http://www.theshortestfiction.com) پیدا و ترجمه کردم. جزو معدود داستانک‌هایی است که در این ژانر خوانده‌ام.

## معمشوق لیبو

به من نگاه می‌کند. به من نگاه می‌کند و من نمی‌توانم نگاهش کنم. نمی‌توانم چیزی بگویم. او حساب همه چیز را کرده و حالا از من توضیح می‌خواهد. از من می‌خواهد چیزی بگویم تا درستش کند. او می‌تواند. او تمام چیزهایی که مرده‌هایی که من را ترک کرده‌اند و باقی گذاشته‌اند را می‌بیند و وانمود می‌کند چیزی نمی‌داند. اما دیگر دارد خیلی دیر می‌شود و او بیشتر از این نمی‌تواند وانمود کند. باید هر طور شده درستش کنم. او دیگر نباید این احساس بد را داشته باشد.

او گفت: «بودن تو تنها دلیل است برای اینکه من هیولا نیستم.» من هیچ وقت نتوانسته‌ام محکم باشم، خوب باشم، من همیشه ضعیف‌ام. کامل نیستم و دارم عذاب می‌کنم. می‌خواهم اینها را به او بگویم. بگویم من ضعیفم، او ضعیف است و او من را به اینجا کشانده. او منتظر است. باید حرف بزنم.

بالاخره نگاهش می‌کنم. تا می‌خواهم چیزی بگویم ناگهان دیگر به من نگاه نمی‌کند. صورتش عوض می‌شود. رنگش پرده، چهره‌اش سفید شده و چشم‌هایش به رنگ زغال است. به شدت شروع به تکان خوردن می‌کند. شاخ‌ها پیشانی‌اش را می‌شکافند و بیرون می‌زنند. دهانش را باز می‌کند و دندان‌نیش درازش نمایان می‌شود.

از دور می‌شوم. از دیوار بالا می‌روم. آرام به دنبال می‌آید، چنگال‌هایش به شانه‌هایم چنگ می‌اندازند. پنجه‌هایش خونی است اما من چیزی حس نمی‌کنم. او حالا یک هیولاست و هم‌امش تقصیر من است. باید زودتر درستش می‌کردم.

نوشته‌ی «ولندی وین بورن»

## در هفته‌ی پیش رو

### نشانه‌شناسی فرهنگی با فرزندان سجودی

فرزندان سجودی را در چند نشست مختلف دیده‌ام. از شور و حرارتش موقع حرف زدن خوشم می‌آید و اینکه برنامه‌ریزی شده حرف می‌زند. از اینکه بعد از پایان حرف‌هایش همیشه چیزهایی یاد گرفته‌ام، حتی اگر موضوع بحث رشته‌ی تخصصی من نبوده. قرار است از همین شنبه دوره‌ی آموزشی نشانه‌شناسی فرهنگی با تدریس او در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شود. این کلاس‌ها ۵ جلسه است و شنبه‌ها ساعت ۱۰ تا ۱۲ برگزار می‌شود. باید به شماره‌های ۸۸۷۲۳۳۱۶ یا ۸۸۷۱۷۴۵۸ زنگ بزنم. شاید هنوز جا داشته باشند.

### کنسرت سهیل نفیسی

گوش دادن به سهیل نفیسی حس و حالی برای خودش می‌خواهد. حسی که مثل گوش دادن به صدای فرهاد، شبیه هیچ حس دیگری نیست. کنسرت سهیل نفیسی اتفاق خوب این هفته است. قرار است ۱۴ و ۱۵ شهریورماه ساعت ۸ شب نفیسی و گیتارش در تالار اندیشه حوزه‌ی هنری باشند و از آلبوم‌های ترانه‌های جنوب و چنگ و سرود قطعاتی اجرا کنند. قطعاتی از آلبوم جدید نفیسی هم در این برنامه اجرا خواهد شد که می‌تواند هیجان‌انگیزترین بخش برنامه باشد.

### نمایش فیلم تئاتر از کارگردانان مشهور فرانسه

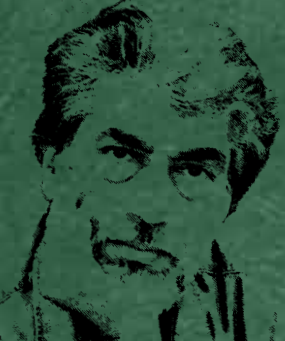
یک برنامه‌ی عالی که موسسه‌ی منظومه خرد برگزار می‌کند. این موسسه فیلم مشهورترین تئاترهای فرانسه که کارگردان‌های بزرگ آن‌ها را کارگردانی کرده‌اند، پخش می‌کند. این برنامه یک هفته در میان و در روزهای شنبه ساعت ۵ بعد از ظهر برگزار می‌شود. این شنبه قرار است تئاتر «فدر» از «پاتریس شرو» اکران شود. فدر یک تئاتر کلاسیک مشهور است و شروع معروف‌ترین کارگردان‌ها. قسمت اول این تئاتر همین شنبه و قسمت بعدی ۲۳ شهریور خواهد بود. با شماره تلفن ۲۲۱۷۱۴۹۹ که تماس گرفتیم گفتند قبل از رفتن حتماً زنگ بزنم و جا رزرو کنم. آدرسشان ولنجک، بلوار دانشجو، بالاتر از میدان یاسمن، موسسه منظومه خرد، واحد هنر است.

### نمایش فیلم سوگ

فیلم سوگ را اولین بار در خانه‌ی سینما دیدم. یک فیلم متفاوت که از تماشای آن واقعا لذت بردم. سوگ، ساخته‌ی مرتضی فرشیاف نتوانست در ایران اکران بگیرد اما در فرانسه و امریکا اکران شد و چند جایزه بین‌المللی مثل جایزه بهترین فیلم آسیا در جشنواره بوسان و بهترین فیلم آسیا در جشنواره دووئل فرانسه را گرفت. سوگ قرار است یکشنبه‌ی همین هفته ساعت ۶ عصر در سینما پردیس قلهک یک سانس اکران داشته باشد. اصلاً حاضر نیستم شناسن دیدن دوباره‌ی آن را از دست بدهم.

### بزرگداشت قیصر امین پور در خانه‌ی هنرمندان

## و با تمام افق‌های باز نسبت داشت



«به سیب و نه گندم آدم فریب نام تو را خورد»

نمی‌دانم چرا هر وقت قیصر می‌خوانم بغض می‌کنم. وقتی می‌خوانم «عمر یسست لیخندهای لاغر خود را، در دل ذخیره می‌کنم، باشد برای روز مبادا» وقتی می‌خوانم «اما من، بی‌نام تو حتی، یک لحظه احتمال ندارم» و وقتی می‌خوانم «وقتی که یک تفاوت ساده در حرف گفتار را به گفتار تبدیل می‌کند، باید به بی‌تفاوتی واژه‌ها و واژه‌های بی‌طرفی مثل نان دل بست، نان را از هر طرف که بخوانی نان است.» بعد از خواندن تمام اینها بغض می‌کنم. قیصر برای من شاعر بغض و اشک و باران است. درست یادم نیست اما حس می‌کنم آن روز غمگین آبان‌ماه سال ۸۶ که قیصر مرد، باران می‌آمد.

بزرگداشت قیصر در خانه‌ی هنرمندان پنجشنبه، آخرین روز مرداد و ساعت ۶ عصر برگزار شد. البته با کمی تأخیر رایج و معمولی. برنامه را انجمن شاعران برگزار کرده بود و سالن پر شده بود. ساعد باقری، سهیل محمودی، عبدالجبار کاکایی و همسر قیصر در سالن بودند. جالب‌ترین خبر مراسم، وعده‌ای بود که مدبر خانه هنرمندان داد. قرار است مجسمه‌ای از قیصر در میدانی به نام خودش نصب شود. وقتی برگشتم خانه، «روز مبادا» با صدای احمد رضا احمدی را از لینک <https://soundcloud.com/#sephrijan/track> پلی کردم و آینه‌های ناگهان را که بیشتر از همه‌ی کتاب‌هایش دوست دارم، باز کردم...

### نمایشنامه خوانی «شب سال نو»

## ما عشق را به زمین آوردیم

بازگشت محمد رحمانیان به ایران یکی از بهترین خبرهای روزهای خوب اخیر است و «شب سال نو» اولین برنامه‌ی رسمی او بود. چند تا از دوستان‌هایم در خیریه «حمایت از کودکان نقض ایمنی»، ایسن برنامه را به من معرفی کردند. برنامه‌ای که توسط موسسه خیریه برکت، شنبه‌ی گذشته ساعت ۸ شب در فرهنگسرای اندیشه برگزار شد.

فضای عجیبی بود. اشک‌های رحمانیان از حضور دوباره‌اش بعد از ۴ سال همه را احساساتی کرده بود. سالن بیشتر از ۴۰۰ نفر جا نداشت و بلیت‌ها با همت عالی فروخته شد، با وجود این استقبال بیشتر از این حرف‌ها بود. ما زود رسیدیم اما فرهنگسرا شلوغ بود. می‌گفتند مردم ساعت هاست که منتظرند. غیر از صندلی‌ها، تماشاگرها هر جا که می‌توانستند نشسته یا ایستاده بودند. روی لبه‌ی سالن طبقه‌ی بالا، روی صندلی‌های تاشو و روی تمام زمین سالن. ناصر تقوایی، محمد چرمشیر، حمید امجد، اسماعیل خلیج، محمد شیروانی، مجتبی میرطیمااسب، هانیه توسلی و مهدی باکدل هم بین مهمان‌ها بودند.

«شب سال نو» را اکبر رادی نوشته و نمایشنامه خوانی آن را رحمانیان با یک گروه ۱۷ نفره با ساز یگوانی مثل علی عمرانی، افشین هاشمی، اشکان خطیبی، حبیب رضایی، بهار مشیری، رویا بختیاری و آزاده صمدی اجرا کرد. در پایان برنامه، رحمانیان همه را به بازارچه خیریه «حمایت از کودکان، نقض ایمنی» دعوت کرد. بازی‌ها عالی بود و فضای ایمن‌تر دوست‌داشتنی و مثبت شده به خاطر رحمانیان بود که فضا ایمن‌تر دوست‌داشتنی و مثبت شده بود. با به خاطر خیریه بودن برنامه. اما هر چه بود من و همه‌ی کسانی که آن جا بودیم با حال بهتری به خانه برگشتیم.